

نقش زبان ملی در فرایند جهانی سازی

فریدون اکبری شلدره^۱

چکیده

در این نوشته ، برای بررسی اهمیت زبان و تاثیر آن بر فکر افراد جامعه و بنیان خانواده، در فرایند جهانی سازی ، و تاکید بر قدرت زبان ملی و آسیب پذیری های آن ، نخست زبان و ویژگی های آن تبیین گردید، سپس دگرذیسی بافت های زبان بررسی شد و در پی آن ، پیوند زبان با هویت ملی به بحث گذاشته و تاکید شد که یکی از نیروگاه های بنیانی زبان و فرهنگ، واژگان آن زبان است که در این نوشته ، قلب زبان ، خوانده شده است ؛ بنابراین حفظ و نکوداشت و کاربری درست کلمات زبان ملی، کمک به سرزندگی، قدرت زبان و پویا سازی فرهنگ ملی آن است .

تاثیر آموزش زبان بر همه ی کار و کردار و افکار فراگیران و گویشوران زبان ، موضوع بعدی این جستار است . در بخش جغرافیای زبان ، قلمرو دوگانه ی جغرافیای درونی و جغرافیای برونی زبان ، بررسی گردید و سرانجام به نقش برجسته ی خانواده در حفظ و پاسداشت گنجینه های فرهنگی زبان ملی در برابر طوفان جهانی سازی اشاره شده است .

کلید واژه ها: جغرافیای زبانی - فرهنگی، جهانی سازی، خانواده، زبان، فرهنگ، هویت ملی

adabestanakbari@yahoo.com

۱- عضو هیئت علمی سازمان پژوهش و برنامه ریزی آموزشی

زبان

زبان، پدیده ای زنده ، زایا و سازه مند و نظام دار است که در پیکره ی اجتماع انسانی، کارایی و روایی دارد و همانند جامعه ی بشری، دگر دسی و ستد و داد ، از ویژگی های آن است. "داگلاس براون"، در تعریف زبان می گوید:

« این که گفته شود، زبان یعنی ایجاد ارتباط نظام مند با استفاده از علایم آوایی ، بسیار ساده انگارانه است. اما درهم آمیختن تعاریف مختلف ، تعریف زیر را به دست می دهد .

- (۱) زبان نظام مند است .
- (۲) زبان مجموعه ای از نشانه های اختیاری است .
- (۳) این نشانه ها عمدتاً صوتی هستند اما ممکن است به صورت بصری هم باشند.
- (۴) این نشانه ها به مفاهیم قراردادی اشاره دارند .
- (۵) زبان برای برقراری ارتباط به کار می رود .
- (۶) زبان در جامعه ی گفتاری یا در فرهنگ عمل می کند.
- (۷) زبان اساساً متعلق به انسان هاست اگرچه ممکن است به انسان ها محدود نباشد .
- (۸) تمام مردم تقریباً زبان را به یک روش فرا می گیرند، زبان و یادگیری زبان هر دو دارای خصوصیات جهانی هستند.

این هشت جمله، تعریفی است که به طور قابل قبولی، زبان را در محدوده ی معدودی از واژه ها به طور دقیق شرح می دهد». (براون ۱۳۸۱ ، ۵)

به هر روی ، « کلی ترین تعریف زبان این است که مجموعه ای از دلالت ها یعنی نشانه هاست. مراد از دلالت یا نشانه در اینجا هر نوع علامتی است که در روابط میان افراد بشر به کار بیاید؛ همه ی حواس ظاهر ما ممکن است وسیله ی ایجاد زبان بشود.

زبان بوئیدنی ، زبان شنیدنی و... . با این حال ، زبان شنیدنی بر آن دیگرها مزیت بسیار دارد که زبان گفتار و زبان ملفوظ نیز خواننده می شود و موضوع زبان شناسی تنها همین نوع زبان است. زبان شنیدنی غالباً با زبان دیدنی همراه است و گاهی این ،جانشین آن می شود. حرکت های چهره ، یک نوع زبان دیدنی است اما خط و به طور عام ، همه ی نقش ها نیز از مقوله ی این زبان به شمار می آیند. زبان دیدنی ظاهراً به اندازه ی زبان گفتار، قدیم است .» (ناتل خانلری، ۱۳۴۷، ۷)

تحوّل بافت های زبان

همه ی زبان های بشری سه بافت (لایه یا سطح) دارند :
الف) بافت آوایی ، قلمرو صوتی یا واجی زبان است .
ب) بافت دستوری ، پهنه ی صرف ونحو و هنجارهای نحوی زبان است .
پ) بافت معنایی ، جهان و اندرونه ی معنایی واژگان و تفاوت های کاربستی آن است .

این سطوح سه گانه ی زبان در داد و ستدها و فرایند تحوّل و گشتار تاریخی ، نقش مهمّی را بر عهده دارند و زبان، مانند جامعه ی انسانی ، دست خوش تاخت و تاز بیگانگان و یا دگرشدگی و انقلاب از درون می شود؛ همان گونه که نظام اجتماعی ، نیروهایی مراقب و پاسبان برای حفظ و پاسداشت هویت ، آداب و هنجارهای خود دارد ، زبان هم به طور طبیعی از راه این سه بافت ، در حفظ و پایایی ماهیت و بافتار خویش پیوسته می کوشد.

اما میزان ماندگاری و مقاومت هر کدام از سطوح زبان در برابر جریان تحوّل در گذر زمان و هجوم عناصر زبان های دیگر ، یک سان نیست . لایه های دستوری و آوایی هر زبانی، قدرت نفوذناپذیری و استواری بیش تری دارند ، به ویژه سطح آوایی زبان، اگرچه الگوهای هجایی و بافت صوتی بسیار بسته و محدودی دارد اما پایداری

آن بیشتر از سطوح دیگر است و شاید بتوان گفت آخرین برج و بارویی که از هر زبان برجای می ماند، قلمرو آوایی و الگوی هجایی آن است.

"آندره مارتینه"، معتقد است زبان در هر لحظه در حال دگر دیسی است، وی می نویسد: «هرزبانی به مرور زمان، دگرگون می شود و خود را با برآوردن نیازهای جامعه، سازگارتر می سازد... واقعیت این است که هر زبانی در هر لحظه، دستخوش تحوّل است...، تحوّل یک زبان به تحوّل نیازهای ارتباطی گروهی که آن را به کار می برد، وابسته است. البته دگرگون شدن این نیازها خود با تحوّل معنوی، اجتماعی و اقتصادی این گروه، رابطه مستقیم دارد» (مارتینه، ۱۳۸۰، ۲۴۸-۲۵۰).

"جولیا اس، فالک" در کتاب «زبان شناسی و زبان» نیز در این زمینه می گوید: «تحوّل ممکن است در همه‌ی جنبه‌های زبان رخ دهد: در تلفظ، در نحو، در واژگان. از میان این سه حوزه، تحولات واژگانی بیش از همه، مشهود است و تقریباً همه روزه می توان شاهد آن بود» (فالک، ۱۳۷۷، ۷۹ و ۸۰).

پس آسیب پذیرترین و شاید شناورترین لایه‌ی زبان، سطح معنایی و واژگانی است. به همین روی، هر عصر و دوره و حتی هر طبقه‌ی اجتماعی، گونه‌های زبانی و گنجینه‌ی واژگانی ویژه‌ای دارند که از دید بسامد با دوره یا طبقه‌ی دیگر متفاوت است. «یکی از ویژگی‌های بارز زبان طبیعی این است که گونه‌های زبانی مختلف: زمانی، مکانی، سنی و غیره داشته باشد. در یک مقطع زمانی واژه‌هایی چون "دوسیه"، "دارالتجزیه"، "عدلیه" و "بلدیه" به ترتیب جای خود را به "پرونده"، "آزمایشگاه"، "دادگستری" و "شهرداری" می دهند و خود برچسبی برای هویت یک مقطع زمانی زبان فارسی می شوند... زبان فارسی گونه‌های مکانی بسیار متعددی هم دارد. فارسی تهرانی با فارسی اصفهانی، شیرازی و... چه از حیث آوایی و چه از لحاظ واژگانی، تفاوت‌های بارز دارد که عاملی برای تشخیص گونه‌های مکانی است.

در کنار گونه‌های زمانی و مکانی می‌توان به گونه‌های تحصیلی، شغلی، اجتماعی، سنی و... نیز اشاره کرد» (صفوی، ۱۳۸۲، ۲۹)

زبان و هویت ملی

هر موجود زنده، پیکره و جانی دارد. یکی از نازترین و نازک‌ترین پاره‌ی این پیکره و تن زنده، قلب است. آن چنان که در معنای رمزی و استعاری، قلب را کانون و مرکز و گرانگاه همه‌ی پویه‌ها دانسته‌اند؛ در تن نیز کانونی‌ترین پاره‌ی سازه‌ی، قلب است. قلب، مرکز احساسات و عواطف است. قلب، جایگاه ایمان است و گاهی نیز دچار انحراف و بیماری می‌شود. بنابراین می‌توان گفت به همان اندازه که این پاره، ارزش کارکردی و اثرگذاری دارد، به همین میزان، خطر خیز و آسیب پذیر و بسیار شکننده است.

در بدن کانون‌هایی وجود دارد که به آن‌ها نیروگاه یا مرکز نیرو می‌گویند. مراکز نیرو در حال چرخش هستند و بخش‌های بسیار مهمی از کالبد نیرو به شمار می‌آیند. کانون‌ها درست مانند نیروگاه‌هایی هستند که کارمایه و نیروی دیگر بخش‌ها را تامین می‌کنند. اگر این مراکز قدرت به خوبی کار نکنند دیگر اعضا و حتی حواس و ادراک ما، ناخوش و ناتوان و بیمار می‌شوند. یکی از پدیده‌های زنده و کانون‌هایی که زندگی‌اش با ما انسان‌ها در پیوسته‌است و فراز و فرودهای آن در جامعه‌ی انسانی نمودار می‌شود، «زبان» است. زبان، پدیده‌ای زنده و نیروبخش است که در اقیانوس ذهن تبارجمعی و ناخودآگاهی جامعه‌ی هم‌گوهر خود، شناور است و مانند هر موجود زنده، زندگی، سرزندگی و دلمردگی دارد، یعنی زایش، بالش و سرانجام فرسایشی دارد.

زبان، پیکره مند است. پیکره‌ی زبان از عناصر سازه‌ای، سامان یافته است. عناصر سازه‌ای پیکره‌ی زبان، عبارت‌اند از: آوا، معنا، نحو و واژگان. از این میان، واژه، قلب زبان و معنا، جان آن است و خود هویتی این گونه دارد:

واژه ← آن / معنا ← آوا / صدا ← سیما / املا



این زبان پیکره مند، جان و روانی دارد. جان و جوهر هر زبان، هویت بخش زبان تباری آن است. آبشخور گوارای جوهر زبان و روح ملت، ریشه در فرهنگ و بنیان‌های اسطوره‌ای و باورشناختی دارد. همدلی همزبانان نیز برآمده از همین آبشخورهاست. این که شما در سرزمین و جغرافیای زبانی دیگر، هنگام رویارویی با همزبانی، نسیم ملایم و خنکای آوای زبان خویش را می‌شنوید و در سایه‌سار گوش‌نواز صدای آن، آرام می‌گیرید، خود حکایت بازگشت به دنیای فریبای زبان خودی و پیوستن به ناخودآگاهی تباری است که شما را از هزارتوی پر رمز و راز و کوچه باغ خاطرات، عبور می‌دهد و بی‌خبر از پیرامون، حسّی ناگفتنی را در شما بر می‌انگیزاند.

البته همهی این ها بیا نگر آن است که رنگارنگی و گوناگونی قلمرو کلمات زبان و کاربرد آن ها بسیار زیاد است و گاهی هم این رنگ آمیزی ها به خواست و گرایش گروه‌هایی خاص در جامعه و همگون با اغراض آنان انجام می پذیرد و زمانی هم از سوی نهادهای رسمی ، خیزشی آگاهانه صورت می گیرد و همسو با نیازهای جامعه‌ی زبانی ، واژگانی تولید می شوند . به همین سبب ، روح ملت با جوهره‌ی زبان ، در پیوسته است .

در کتاب « در آمدی بر زبان شناسی همگانی » هویت انسان به ماهیت زبان ، پیوند داده شده است: «ما در دنیایی از زبان ، زندگی می کنیم...بیش از هرخصیصه‌ی دیگری، برای درک انسانیت باید زبان را بفهمیم ،زبانی که مشخصه‌ی انسان است . طبق فلسفه‌ای که در اسطوره‌ها و ادیان بسیاری از مردم بیان شده است، زبان است که منشأ زندگی و قدرت انسان است. بعضی از آفریقایی‌ها، نوزاد انسان را یک "چیز" می نامند که هنوز یک "شخص" نیست و فقط از طریق عمل یادگیری، این نوزاد تبدیل به یک انسان می شود» . (فرامکین ، ۱۳۷۶ ، ۱۷)

این درهم تنیدگی هویت زبانی با روح ملی سبب می شود که ناخوشی و بیمار دلی یکی ، بیماری و دلمردگی آن دیگری را پدید آورد . بنابراین ، ناخوشی و لغزش زبان ، تب لرزه‌ها و نژندی روح ملت را در پی خواهد داشت . قوم تبزده ، زبانی پریشان گوی و هذیان خوی ، خواهد داشت . ملتی که روح طربناک و شاداب دارد ، زبانش گرم و چالاک و روح پرور است .

پس زبان ، پیکره‌ای و روحی دارد و قلبی دارد که در این کالبد است و این همه ، هویت زبان را سامان می دهد . گفتیم که واژگان ، قلب زبان به شمار می آیند ، قلب زبان ، نمودگار هویت اوست . اگر ما بر این باوریم که زبان ، رمز هویت ملی ماست ؛ هویت زبان ، واژه‌های آن است . بنابراین ، می بینیم که هویت ما به هویت زبان ، گره خورده است . به دیگر سخن ، زبان ، رمز هویت ملی و نمودگار ناموس

فرهنگی ماست ؛ از این رو است که در هنجارهای باورشناختی و جامعه شناختی ما ، آن که ناموس هویتی و فرهنگی خویشتن را پاس نمی دارد، خوش نام نیست .

تأثیر آموزش زبان

یکی از بنیانی ترین ارکان جامعه ، فرهنگ عمومی ، آموزش مدرسی و چگونگی تعلیم و تربیت افراد آن است که آن نیز پیوندی ناگسستنی ، با فراز و فرودهای فرایند فرهنگی ، اقتصادی ، سیاسی و اجتماعی کشور دارد. به همین سبب آموزش زبان از سویی سامان بخش هویت افراد و از سوی دیگر، سازنده ی بنیان های فرهنگی و فکری نسل ها و سده ها است زیرا آن چنان که "ادوارد ساپیر" گفته است « هر زبان بر متکلم خود ، جهان بینی خاصی تحمیل می کند » . (براون ، ۳۸ ، ۱۳۸۱)

از این رو ، « مهم تر از همه ی این ها آن که زبان و اندیشه ی هر ملتی از یکدیگر ، جدایی ناپذیراند . "هومبالت" این رای و نظر "هردر" را که می گوید: فکر و زبان دوشادوش هم تحوّل می یابند ، گامی پیش تر می برد و می گوید: «گفتار و سخن هر ملتی ، روح آن ملت است و روح آن ملت ، گفتار و سخن آن است» . (روبینز ، ۱۳۷۸ ، ۳۷۳)

بر پایه ی این دیدگاه ، می توان این اصل را پذیرفت که «درحقیقت ، زبان دو نقش دارد: از طرفی ، ابزار ایجاد ارتباط بین افراد یک جامعه ی زبانی است و از طرف دیگر ، تکیه گاه فرهنگ به معنی وسیع آن است » . (ژیرار ، ۱۳۶۵ ، ۷۵) . «زبان ، جزء لاینفک فرهنگ است اما این جنبه ی آن ، اغلب نادیده گرفته می شود و تنها به جنبه ی ارتباطی آن توجه می گردد ، به وسیله ی زبان است که می توان فرهنگ ، نحوه ی تفکر و زندگی ، سنن و دانش یک ملت را فهمید » . (کوی ، ۱۶۷ ، ۱۳۷۸)

با چنین نقش و کارکرد و فرابردن نقش زبان، می توان به اثرگذاری آن پی برد ، بنابراین فروکاستن زبان به ابزار ارتباطی، آسیبی است که بر پیکره‌ی فرهنگ ، نمودار می‌شود . "پل ریکور" فیلسوف و نماینده‌ی پدیدارشناسی و هرمنوتیک نوین فرانسه می‌گوید: « مهم ترین خطر در فرهنگ امروزی ما گونه‌ای تقلیل زبان به ارتباط در نازل‌ترین سطح است یا تبدیل آن به ابزار نظارت ماهرانه بر چیزها و آدم‌ها . زبان که به ابزار تبدیل شود دیگر پیش نخواهدرفت . این ابزاری شدن زبان خطرناک‌ترین گرایش فرهنگ ماست ». (ریکور، ۱۳۷۸، ۳۱)

جغرافیای زبان

این زبان که هویت ملی و سیمای فرهنگی ما را نمایان می سازد، جغرافیایی دارد و به جامعه‌ای نژاده، پیوسته است . به گمان ما ، هر زبانی دو جغرافیا دارد: جغرافیای درونی و جغرافیای برونی. جغرافیای درونی، همان بافتار آوایی، ساختار نحوی و ساحت‌های معنایی زبان است. جغرافیای برونی، همان دامنه و گستره‌ی جامعه‌ی زبانی است که گویشوران اهل زبان در آن به سر می‌برند. نخستین را جغرافیای زبان و دومین را جامعه و سامان زبان می‌خوانیم و براین باوریم که هر دو پهنه و جغرافیا، پاسبان و نگاهبانی نیاز دارد .

جغرافیای درونی ، شاخک‌های حسّی و کارگزارانی در درون دارد که چونان سلول‌های دفاعی هر اندام زنده ، مراقبت و محافظت از پیکره را برعهده دارند و این همان کارکرد طبیعی و خودبنیاد زبان است و البته این خودکاری و واکنش خودبه خودی زبان ، سبب نمی‌شود که ما اهل زبانان و گویشوران آن ، برای پاسداشت و مراقبت از آن نکوشیم؛ همچنان که جغرافیای برونی نیز همواره به نگاهبانی هوشیار نیازمند است . اهل زبان باید برای حفظ سلامت و گوارایی جریان زبان خود، پیوسته به نکوداشت و ارج نهادن سرچشمه‌ها و آبشخورهای زلال آن ، همت گمارند و این

رود درازآهنگ و تپنده و گوهرخیز را از آرایش، دور نگاه دارند. «زیرا هنگامی که جامعه‌ای با ویرانی از خارج یا داخل تهدید می‌شود، ناگزیر از بازگشت به ریشه‌ها و سرچشمه‌های هویت خویش می‌گردد.» (ریکور، ۱۰۰، ۱۳۷۸)

چیزی که بایستگی این هوشیاری‌های زبانی و پاسداری‌های فرهنگی را برجسته‌تر می‌سازد؛ وجود آفت‌ها و دام چاله‌هاست. برخی آفت‌ها، طبیعی هستند و در ساختمان هر موجود زنده بر اثر گذر عمر و دگرگونی شرایط و فرسایش، پدیدار می‌شوند. چگونگی دفع و رویارویی با این آفت‌ها به سازوکار نیروی طبیعی جسم، بازبسته است.

همه ی اندامواره‌های زبان در درازنای زمان و دگردیسی‌های بافتار فرهنگی - اجتماعی، سیاسی جامعه، دچار تکانه‌ها و دگرگونی می‌شوند و این دگرشدگی در پاره‌ای از عناصر سازه‌ای به تندی و در پاره‌ای از بخش‌ها به کندی انجام می‌گیرد. مثلاً برخی از کلمات در گذشته بوده‌اند و امروزه نیستند و بعضی امروز پدید آمده‌اند و در گذشته نبوده‌اند و برخی از کلمات در دوره‌های قدیم‌تر بوده‌اند و اکنون نیز کارایی دارند و یا دچار تغییر و گشتار معنایی شده‌اند. تمام این تحوّل‌ها چه در معنا، آوا، دستور و کاربرد، از طبیعت زبان به طور نهادی و خودبه‌خودی، برمی‌آید. افزون بر این، خطرها و دام چاله‌هایی نیز بر سر راه جریان طبیعی زبان، قرار می‌گیرد و رنگ و آهنگ و بوی آن را دست خوش تغییر می‌کند و ذائقه‌ها را ناگوار می‌سازد. برخی از این آفت‌ها و دام‌ها از سر ناآگاهی و بی‌خبری اهل زبان و برخی دیگر با برنامه و آگاهانه از بیرون بر محیط و جامعه‌ی زبانی تحمیل می‌شود. بعضی از آمیزش‌ها و در هم شدگی‌ها در مسیر حرکت، به آرامی صورت می‌گیرد. به هر روی، ستد و داد هم پاره‌ای از نهاد هر پیکره‌ی زنده و جامعه‌ی طبیعی است و همه‌ی زبان‌های دنیا هم این ویژگی را دارند اما چیزی که امروزه مایه‌ی آزار است، بی‌توجهی اشخاص در کاربستِ ناشایست و بی‌بهبانی واژگان بیگانه است.

همین جا خیال خواننده را از برداشت ناسنجیده، دور داریم که مقصود از واژگان بیگانه، هرگز کلمات فارسی شده و هویت ایرانی گرفته‌ی زبان عربی نیست، زیرا برخی از همین واژه‌ها که از اصل عربی برآمده‌اند و در این نوشته هم حضور دارند، دیگر عربی نیستند، فارسی‌اند و با گوهره زبان فارسی در آمیخته‌اند و خوی فارسی پذیرفته‌اند و بوی آوای دل‌نشین زبان فارسی را به خود گرفته‌اند. به سبب همین هم‌خویی و حسّ خویشاوندی و یکدلگی فارسی و عربی است که قلب زبان فارسی به کمک آن، نیرو می‌گیرد و بر گنجایی، توان و گنجینه‌ی پالوده‌ی خویش می‌افزاید. اما واژگان غریب و ناشسته روی و بیگانه‌خویی مانند زبان انگلیسی، پیوندی با زبان فارسی و جوهره‌ی آن ندارند. به همین خاطر، وجود عناصر غیر ضروری و نابایست بیگانه در دل یک زبان، روح آن را از درون چونان خوره، می‌فرساید و کانون و قلب زبان را که واژگان آن زبان است، به بیماری و ناخوشی می‌کشاند.

آموزش جهانی و موج جهانی‌سازی در پی بی‌رنگ کردن عناصر بومی - محلی و مَهر و نشان ملی است «جهانی‌گرایی»، موجب کاهش وابستگی به سُنن ملی می‌شود و در عین حال، تمرکز ارزش‌ها را در جهت ارجاعات مادی از انسان می‌زداید» (آلبرو، ۹۹، ۱۳۸۰) و افراد را به سویی می‌کشاند که رگ رگ وجودی آنان را از ریشه‌ها بگسلانند. یکی از نویسندگان می‌نویسد: «گرچه آموزش جهانی با آموزش صلح یا مدرسه‌ی سبز یا آموزش چندفرهنگی قرابت دارد، با آن‌ها متفاوت است؛ تفاوت آموزش جهانی با آموزش چندفرهنگی در این است که تربیت چند فرهنگی در پی ایجاد وحدت ملی در سایه‌ی تنوع فرهنگی است ولی آموزش جهانی در پی پرورش چشم اندازی جهانی است. تربیت چند فرهنگی به مسایل نژادی درون ملت واحد، معطوف است؛ آموزش جهانی ناظر به مسایل جهانی است. در واقع آموزش جهانی هدفش آموزش تاریخ، جغرافی، زبان و... نیست بلکه در پی

توسعه‌ی چشم اندازی است که مسایل سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را ورای مرزهای منطقه‌ای و ملی در گستره‌ای جهانی بررسی می‌کند» (علم الهدی، ۲۶، ۱۳۸۶)

زبان ملی ، خانواده و جهانی سازی

در چنین حالتی که بر طبل آموزش جهانی و جهانی سازی کوفته می‌شود، حس همدلی و هم‌زبانی ، باید غیرت زبانی و ملی را در دل هر اهل زبانی برانگیزد و آنان را به پاسداشت هویت تباری و فرهنگی وادارد و آگاهان و پاسداران جغرافیای زبان نیز برای حفظ هویت ، سلامت و طبیعت گوارای زبان ملی خویش ، برنامه‌ریزی و فرهنگ سازی کرده ، با هوشیاری از آن مراقبت‌کنند، زیرا پاسداشت زبان ، بزرگداشت میراث نیاکان و بهره‌گیری از گذشته‌ی فرهنگی ، مایه‌ی شکوفا شدن در آینده‌ی نیکوتر است .

«به مردم ،حافظه‌ی فرهنگی آنان را بازگرداندن به معنای این است که آینده‌شان را به آنان بسپاریم ؛ بازآوردن آنهاست به زمان و از این رو ، رها کردنشان است از ذهن آنی و لحظه‌ای .گذشته، سپری نشده است زیرا آینده‌ی ما به شکل خاصی با توانایی‌مان در یافتن هویتی ، تضمین خواهدشد ...پس وظیفه‌ی ماست که آن منابع زبان را که در برابر آلودگی و ویرانی مقاومت کرده‌اند ، باز از آن خود کنیم . باز به کار انداختن زبان،کشف مجدد این است که ما کیستیم .آن چه در تجربه از کف می‌رود ، همان است که در زبان نجات می‌یابد و چون مجموعه‌ای یا قاموس و گنجینه‌ای از علایم حفظ می‌شود». (ریکور، ۱۳۷۸، ۸۶)

جوهره‌ی فرهنگ و فضایل اجتماعی در زبان ملی و هنجارهای رفتاری خانواده‌ها نهفته است. اما دشوارترین مسائلی که در کنار این مسائل همواره بشر با آن دست به گریبان بوده‌است « (با الهام از سخن حکیم آلمانی، کانت) دو مسأله است: هنر چگونه حکومت کردن بر انسان‌ها و هنر تعلیم و تربیت آنها». (کوی، ۱۳۷۸، یازده)

نگاه ما در حال حاضر بر روی مسأله‌ی دوم متمرکز است و این که چرا این مسأله (تعلیم و تربیت) از دشوارترین مسائل در جهان امروز بشری است؟ شاید بتوان گفت دلیل این دشواری، رازناکی انسان و پیچیدگی بافتار جامعه‌ی جهانی است که مجموعه‌ای از انسان‌هاست؛ ولی راه رویارویی با این دشواری چیست؟

خانواده به عنوان بنیان هویتی جامعه، مبتنی بر آبشخورهایی است که در فرهنگ ما از دو منبع، سرچشمه می‌گیرد: آموزه‌های دینی که برخاسته از جهان‌نگری متعالی اسلامی است و آبشخور فرهنگ ملی (با وجود همه‌ی فراز و فرودهای تاریخی). البته این دو آبشخور هر دو در حقیقت، یکی هستند، همان که فرهنگ ماست و این مسأله، مقدمه‌ای است بر کارآمدترین مسأله‌ی فرهنگی جامعه‌ی ما. افق فکری هر جامعه و سطح دانایی و فرهیختگی آن به میزان والایی فکر و فرهنگ خانواده‌های آن جامعه بستگی دارد؛ هرچه آن فراخ‌تر و فربه‌تر باشد، فرهیختگی عمومی و نیز نفوذناپذیری ما در برابر طوفان‌های جهانی سازی، بالنده‌تر و پاینده‌تر خواهد بود. این است که خانواده را در برابر تاخت و تازهای فرهنگی مانند یورش رسانه‌های غرب و یا مسائلی نظیر جهانی شدن و جنگ نرم که ابعاد گوناگونی دارند و چند سویه هستند، حفظ می‌کند، «جهانی شدن یک بعدی نیست، اختاپوسی است که اقتصاد، سیاست، فکر، دین، اخلاق، فرهنگ، سنت‌ها و آداب و رسوم را دربرمی‌گیرد» (قطب، ۱۷، ۱۳۸۲)

به هر روی، غوغای جهانی سازی و جهانی شدن «بدترین صورتی از استعمار است که تاکنون بشریت آن را شناخته است. صورت جبارانه‌ی طغیانگری است که صرفاً نمی‌خواهد دار و ندار ملت‌ها را غارت کند بلکه می‌خواهد وجود و هویت آن‌ها را محو کند و آنان را به صورت برده و غلام درآورد» (قطب، ۹۲، ۱۳۸۲)

این در حالی است که جهان بی روح غرب، خود از درون به تاریکی و تیرگی گراییده‌است و از تب لرزه‌های پیشرفت صنعتی و چیرگی ماشین بر انسان بحران‌زده، نالان است؛ آن چنان که این گونه اندیشه‌ها (نگرش انتقادی به فرهنگ غرب و تاکید بر فقر اندیشه‌ی معنوی، علی‌رغم پیشرفت یک سویه و ماشینی در غرب)، از سوی متفکران غربی، نیز شنیده می‌شود. مثلاً «رنه گنون» (گنون، ۱۳۸۲، ۸۹) دنیای متمدن و تجددگرای غرب را با همه ی زرق و برقش، دوران تاریکی و ظلمت می‌خواند و از آن انتقاد می‌کند. نویسنده‌ی کتاب «جابه جایی در قدرت» می‌نویسد: «تکنولوژی ماهواره‌ای و دیگر رسانه‌های جدید، فرهنگ‌های ملی را از هم می‌پاشد... این ارتباطات متقاطع به هر حال، تهدیدی است برای هویت ملی» (تافلر، ۵۸۶، ۱۳۸۶).

منتقدی دیگر، تمدن کنونی مغرب زمین را گرهی کور، بی‌حرمت و معیوب دانسته، می‌گوید: «تمدنی که در حال حاضر در آن زندگی می‌کنیم ساختار صنعتی غول‌آسایی است، آسمان‌خراشی که بلندای آن تقریباً به ماه می‌رسد. کوشش جهانی واحدی به نظر می‌آید لیکن در واقع گره کوری از رقابت‌هاست، چشمگیر است ولی از حرمت و حیثیت اصیل انسانی برخوردار نیست. علی‌رغم تمام ماشین‌های شگفت‌انگیزش، می‌دانیم که در واقع، بنایی سست‌بنیاد و معیوب است و هرآینه ممکن است روی سرمان خراب شود». (فرای، ۹۸، ۱۳۶۳)

نتیجه گیری

برپایه ی آن چه نوشته آمد، زبان، پدیده‌ای پویا و اجتماعی است و بافت‌های آن تغییر پذیرند. زبان، هویت یک ملت و نمودگار فرهنگ و تاریخ یک سرزمین است و با جان و جوهر و روح آنان، درآمیخته است. واژگان، قلب کارا و نیروزای زبان‌اند

؛ پس برای حفظ آبرو و اعتبار آن در غوغای جهانی سازی ، باید غیرت زبانی در اهل زبان ، بیدار و پرورده گردد و شاخک‌های حسی - فرهنگی خانواده‌ها برای ساماندهی نیکوتر، برانگیخته شود.

برای فرح بخشی بیشتر و تقویت قلب زبان ، می باید به گنجینه‌های فرهنگی و آثار فارسی خودمان، رو بیاوریم و به داشته‌های خود ببالیم و گردن سرفرازی برآوریم و بزرگان خودمان را الگو قرار دهیم .

زبان بیمار ، حکایت از روح ناخوش و روان ناگوار دارد . یکی از راه‌های حفظ سلامت نسل نوجوان و نیروهای جوان کشور در برابر موج جهانی سازی ، مراقبت از جغرافیای زبان آنان است . زیرا زبان ، سیمای ایمان و نمودار روان ناخودآگاهی فرهنگ یک سرزمین است . زبان سالم ، جوان سالم ، فکر با طراوت و جامعه ی شاداب ، نیکوترین پشتوانه ی یک ملت در برابر خیزابه های خطرآفرین است .

افق فکری هر جامعه و سطح دانایی و فرهیختگی آن به میزان والایی فکر و فرهنگ خانواده‌های آن جامعه بستگی دارد؛ هرچه آن فراخ تر و فربه تر باشد، فرهیختگی عمومی و نیز نفوذناپذیری ما در برابر طوفان‌های جهانی سازی ، بالنده تر و پاینده تر خواهد بود. در برابر جریان جهانی سازی و هجوم رسانه‌های فرهنگی بیگانگان، ایمن سازی و آگاهی بخشی نسبت به فرهنگ ملی و بهره‌گیری از آبشخورهای گوارای آن، از اصلی‌ترین راه‌کارها است . با بازگرداندن اهل زبان و خانواده‌ها به حافظه‌ی زبانی و میراث فرهنگی ، می‌توان شکوفایی آینده و سلامت اکنون را فراهم آورد و ما در این نوشته، تلاش کرده‌ایم آفت‌ها و آسیب‌های این راه را برشماریم و تاثیر بی‌توجهی به این پهنه‌ها و خطرخیزی‌های آن را نشان بدهیم.

کتابشناسی

- ۱- آبرو، مارتین (۱۳۸۰). عصر جهانی (جامعه‌شناسی پدیده‌ی جهانی شدن)، ترجمه‌ی نادر سالارزاده امیری، تهران: موسسه‌ی انتشاراتی آزاد اندیشان.
- ۲- براون، اچ، داگلاس. (۱۳۸۱). اصول یادگیری و آموزش زبان، مترجم منصور فهیم، تهران: انتشارات رهنما، چاپ چهارم.
- ۳- تافلر، الوین. (۱۳۸۶). جا به جایی در قدرت، ترجمه‌ی شهیندخت خوارزمی، تهران: نشر علم، چاپ دهم.
- ۴- روبینز، رابرت هنری، تاریخ مختصر زبان‌شناسی، ترجمه‌ی علی محمد حق‌شناس، نشر مرکز، کتاب ماد، چاپ سوم، تهران، ۱۳۷۸ش
- ۵- ریکور، پل. (۱۳۷۸). زندگی در دنیای متن: شش گفت و گو، یک بحث، ترجمه‌ی بابک احمدی، تهران: انتشارات نشر مرکز، چاپ دوم.
- ۶- ژیرار، دنی. (۱۳۶۵). زبان‌شناسی کاربردی و علم آموزش زبان، ترجمه‌ی گیتی دیهیم، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، تهران، چاپ اول.
- ۷- صفوی، کورش (۱۳۸۲). معنی‌شناسی کاربردی، تهران: انتشارات همشهری، چاپ اول.
- ۸- علم‌الهدی، جمیله. (۱۳۸۶). بررسی مبانی نظری آموزش جهانی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- ۹- فالک، جولیا اس. (۱۳۷۷). زبان‌شناسی و زبان، ترجمه‌ی خسرو غلامعلی زاده، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ پنجم.

- ۱۰- فرامکین، ویکتوریا. و رادمن، رابرت. (۱۳۷۶). *درآمدی بر زبان شناسی همگانی*، مترجم علی بهرامی، تهران: انتشارات رهنما، چاپ اول.
- ۱۱- فرای، نورتروپ. (۱۳۶۳). *تخیل فرهیخته*، ترجمه ی سعید ارباب شیرانی، تهران: انتشارات مرکز نشر دانشگاهی، چاپ اول.
- ۱۲- قطب، محمد. (۱۳۸۲). *مسلمانان و مساله ی جهانی شدن*، مترجم زاهد ویسی، تهران: شرکت چاپ و نشر بین الملل، چاپ اول.
- ۱۳- کوی، لوتان. (۱۳۷۸). *آموزش و پرورش: فرهنگ ها و جوامع*، ترجمه ی محمد یمینی دوزی سرخابی، تهران: انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول.
- ۱۴- گنون، نه. (۱۳۸۲). *بحران دنیای متجدد*، ترجمه ی ضیاءالدین دهشیری، تهران: انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم.
- ۱۵- مارتینه، آندره. (۱۳۸۰). *مبانی زبان شناسی عمومی*، ترجمه ی هرمز میلانیا، تهران: انتشارات هرمس، تهران، چاپ اول.
- ۱۶- ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۴۷). *زبان شناسی و زبان فارسی*، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ، چاپ سوم.